

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۲۸ اگست ۲۰۱۴

یادداشت:

چنانچه در یادداشتهای بخشهای پیشتر تذکر رفت، این سلسله مقالات که در نشریات مختلف افغانی – و بار اول در هفته نامه امید – منتشر گشته بود، بعداً با مقالات متعدد دیگر راقم و مقالات نامعدود دگر هموطنان گرامی ما که عین موضوع را احتواء میکنند – و دربرگیرنده آراء له و علیه میباشند – در کتاب سودمند "افغانستان – گلستان اقوام" جمع آوری گردیدند. این کتاب به ابتکار و اهتمام دوست فرزانه ام، فرزند وطنپرست افغان، جناب ولی احمد نوری، در بهار ۲۰۰۸ با قطع و صحافت درخود، در "انجمن فرهنگ افغانستان" – انتشارات بامیان – به تصدی جناب عارف عزیز "گذرگاه"، طبع و منتشر گشت.

آنچه مطابق به نشر مؤرخ ۱۶ اکتوبر ۲۰۰۵ به نام "بخش چهارم" آمده است، از نگاه حجم به مراتب طویلتر از بخشهای دیگر است. بدین نسبت آن بخش را سه قسمت کرده و هرکدام را جدا جدا منتشر میسازم، تا حوصله و خاطر عاظر خواننده ارجمند را نرساید. بدین حساب بخشهای چارم تا ششم کنونی، جمعاً معادل بخش چارم نشر قدیم است.

افغان، افغانی، افغانستانی

(بخش پنجم)

(نشر مقالات سابقه – ۷)

– آقای بصیر احمد دولت آبادی دو اثر در باره افغانستان نوشته – لاقلاً تا جائی که بر بنده معلوم گشته است. یکی «شناسنامه افغانستان» (۱) چاپ ۱۳۷۱ و دیگری «شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان» (۲) که در زمستان همان سال، طبع گردیده است. وقتی آدم کتاب اولش را میخواند، از کینه عجیب و غریبش و از عصبیت بی حد و مرزش نسبت به پشتونها، آگاه میشود. او زمامداران مملکت را از زمان احمدشاه بابای ابدالی تا داوود خان محمد زائی، به باد سُخریه

و توهین میگیرد و با تازیانه انتقام مینوازد. مثلاً «احمدشاه بابای سدوزائی» را «احمد خان»؛ «امیر حبیب الله خان» را «حبیب الله زبارة»؛ «نادرشاه» را «نادر غدار» یا «نادر فاشیست»؛ «ظاهرشاه» را «ظاهر خائن»؛ «داوود خان» را «داوود شاه» و غیره یاد میکند. و عجب که بر «امیر عبدالرحمان خان»، که آن همه جور و جفا کرد و در سرتاسر افغانستان، به شمول هزاره جات، دهها کله منار ساخت - اگر نگوئیم صدها - رحم کرده، فقط لقب «جابر» را میگذارد و میگذرد. او در سراسر کتاب خود این امیر قهار و خونخوار را «عبدالرحمان جابر» خطاب میکند. وی اما «اعلیحضرت امان الله خان» را «امان خان افغان» میخواند؛ نه یکبار بلکه باربار و بکرّات و مرّات. گوئی دولت آبادی به خاطر ضدیت با پشتونها، از «الله» هم تیر میشود. ببین که تعصب کور و کر، انسان را تا سرحد کفر میکشانند!!!!

دولت آبادی در سراسر کتابهای خود، کلمه «افغان» را بجای «پشتون» به کار میبرد. نتیجه منطقی این طور استعمال اینست، که «غیرپشتونان» افغانستان را نباید «افغان» بخواند، و همین کار را نیز میکند. او اصطلاح «افغانستانی» را هم بجای «افغان» به کار میگیرد و هم در عوض «افغانی».

از صف اینقدر «افغانستانی - پسندان» میخواهم یک نفر را برگزیده و آراء و افکارش را در مورد «افغان» و «افغانستان» برملا سازم. چون آقای دولت آبادی نمونه بسیار بارز و براننده این طیف است، گوشه هائی از کتابش را درینجا به صورت بسیار گذرا از نظر میگذرانیم. دولت آبادی از امیر حبیب الله کلکانی، بیحد و حصر ستایش میکند و حکومتش را «حکومت ملی» میداند. نزد مؤلف کتاب، دلیل «ملی بودن» حکومت خادم دین رسول الله، شاید «تاجیک بودن» و «پشتون نبودن» اوست و این که او یک شاه پشتون را سرنگون ساخت، ولو که آن شاه، پادشاهی بود آزاده و مترقی و جز هوای خدمت به وطن و مردم خود، آرزوی دگری در سر نداشت. ولو که آن پادشاه پشتون به استمالت هزاره های مظلوم پرداخت و ظلم و ستمی را که بابه کلانش بر مردم هزاره روا داشته بود، گویا جبران کرد. از همین خاطر مردم باسپاس و پاس شناس هزاره، ازین شاه «پشتون»، ولی یاری رسان و فریادرس «هزاره ها»، در برابر امیر حبیب الله «تاجیک»، حمایت کردند. جالب این که همین امیر «تاجیک»، فیض محمد کاتب «هزاره» را، زیر سوته میکشد!!!!

بصیر احمد دولت آبادی، گوئی به خاطر ارضای خاطر ایرانیان، به بدگوئی امرای افغانستان میپردازد. اما تمام این تقلاها جائی را نمیگیرد و یک نماینده دولت ایران - همانا سید مهدی فرخ، مؤلف «تاریخ سیاسی افغانستان» - در کتاب دیگرش به نام «کرسی نشینان کابل» فیض

محمد کاتب هزاره را، جاسوس و سرسپرده ایران معرفی مینماید، و چه بهتر که از همین کتاب در زمینه نقل قول مفصلی صورت بگیرد :

سید مهدی فرخ در صفحات ۲۵۲ تا ۲۵۴ رساله خود - «کرسی نشینان کابل» که به کوشش محمد آصف فکرت، از طرف مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی در تابستان ۱۳۷۰ چاپ گردیده است - مینویسد :

«آقای ملا فیض محمد - پسر سعد محمد وکیل - از قوم هزاره محمد خواجه است. در امارت امیر عبد الرحمان خان، به سمت منشی حضور انتخاب شد و شخص مؤرخ است... نسبت به جماعت سنی مذهب نهایت درجه خصومت و دشمنی دارد. در مذهب تشیع بی اندازه متعصب است.»

و در پراگراف بعدی نویسد، و جان مسأله هم در همینجاست :

«از بدو تأسیس سفارت ایران با نهایت صمیمیت و جدیت خدمات قابل توجه به سفارت کرده است. از خیالات و نیت محرمانه متصدیان فعلی افغانستان، هر قدر که مطلع شود، سفارت را مطلع میسازد. برای مهاجرت به ایران و جلب بربری ها (هزاره های) افغانستان به ایران - و جلوگیری از نیت سوء مامورین افغانستان در خراسان (ولایت خراسان ایران) - حاضر، و از روی عقیده مذهبی برای هر فداکاری و زحمتی حاضر است. اگر به راپورت های سفارت کابل در زمان آقامیرزا نصرالله خان خلعت بری و مدت تصدی فرخ (مؤلف کتاب، سید مهدی فرخ، وزیر مختار ایران در دربار امیر امان الله خان غازی) مراجعه و توجهی بشود، برای جلوگیری از تبلیغات مامورین افغانستان و جلب بربری ها (هزاره ها) به داخله ایران، وجود این شخص فوق العاده مفید و مؤثر است.»

و اگر اولیای دولت (دولت ایران) در خیال باشند، که محل های خالی خراسان (ولایت خراسان ایران) را از بربری ها و هزاره های افغانستان پر نمایند، جلب این شخص به ایران یکی از اقداماتیست، که فوائد مهمی خواهد داشت. این شخص وجودش برای ما بسیار مفید و فوق العاده لازم است و چون اسنادی از وی در دفتر سفارت موجود است، هیچ وقت ممکن نیست، که بتواند برخلاف ما و منافع ما اقدام نماید: و شهدالله در نهایت صمیمیت و خدمت گذاری (خدمتگزاری) و حسن عقیده هم تا حال کمک و خدمت کرده است و ما باید موقع را مغتنم شمرده و از وجود این شخص استفاده کنیم. برای تبلیغات ضد ترکها - در بین مسلمانهای متعصب این مملکت - از وجود این شخص میتوان استفادات (استفاده های) خیلی مهم نمود.»

(شروح داخل قوسها ازین قلم است)

آقای محمد آصف فکرت، مهتم چاپ این کتاب در پاورقی صفحه ۲۵۴ مینویسد :

« فیض محمد خان با گروهی دیگر در سال ۱۹۲۹ از جانب بچه سقاء مأموریت یافت، که به هزاره جات برود (برای بیعت گرفتن - شرح ازین قلم است)؛ اما بچه سقاء در جریان مأموریت به او بدبین شد و او را چوب زد، چنان که بیمار شد و برای مداوا به ایران آمد و باز گشت و درگذشت»

عجب است که ولی نعمت ایرانی حتی پاس خدمات «خادم صادق» خود را هم ندانست و بر جبینش تاپه جاسوسی کوید. آقای بصیر احمد دولت آبادی و دیگر خدمتگاران رژیمهای ایران بدانند و آگاه باشند، که پیش ولی نعمتان ایرانی خود به اندازه پر کاهی ارزش ندارند. تا دیر نشده بخود آیند، از بیگانه پرستی دست بردارند و در خدمت و آغوش مردم خود باز گردند!!!!!!!

آقای دولت آبادی که در کتاب اول خود «شناسنامه افغانستان» از پشتونان به قدر کافی انتقام گرفته و در زمینه بی اندازه عقده گشائی کرده است، در کتاب دوم خود «شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان» به سر عقل می آید و در آن به مانند کتاب اولش، از هتاکی و دشنام دادن کار نمیگیرد. دلیل این تغییر جهت در چیست؟؟؟ مگر دولت آبادی خود، سر عقل آمده و یا دیگران او را بخود آورده و برایش خوشتنداری آموخته اند؟؟؟ و یا اینکه تیری در تیرکشش نمانده و برای «بی خلطه فیر کردنهایش» دیگر مجالی نگذاشته است؟؟؟ جواب هرچه میخواهد باشد، مسلم فقط یک نکته است و آن اینکه، کتاب اول کار خود را کرده و افکار را به اندازه کافی مُخَدَّر و مُکَدَّر ساخته و دگر نیازی نبوده، که راه تخدیر و تکدیر را باز هم ادامه بدهد. «بعد از باد پرتافتن، چارزانو شستن، سودی ندارد.» (۳)

و باز عجیب و غریب و باورنکردنی ست، که دولت آبادی زمامداران خلق و پرچم - نور محمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب الله - را ولو که سه تایشان پشتون هم بودند، هرگز نوازش نمیدهد و نام هیچ یک ایشان را به زشتی نمیبرد. مثلی که مرغ دولت آبادی فقط یک لینگ دارد و یا که خود به منحوسان داره «خلق - پرچم» سمپتی و تمایل دارد!!! در حالی که اکثریت مطلق و قریب به کُل افغانها، این چهار نفر را خائن ملی و زشت ترین چهره های تاریخ ما به حساب می آرند، دولت آبادی ایشان را امان میدهد. گویا نیش دولت آبادی فقط متوجه زمامداران پشتون سدوزائی و محمد زائی - از احمد شاه بابا تا سردار داوود - بوده است و بس!!!

نویسنده بعضاً اصطلاحات عسکری افغانستان را که منشأ دری، پشتو، عربی، ترکی و زبانهای اروپائی دارند، به کار نمیگیرد و در عوض از اصطلاحات مروج اردوی ایران استفاده میکند. مثلاً در عوض اصطلاحات «فرقه، لوا، کندک، قشله، زره دار، کوهی و غیره» از اصطلاحات «لشکر، هنگ، تیپ، پادگان، زرهی، کوهستانی و غیره»، که محض برای اردوی ایران وضع

گردیده و در ملک ما درین معانی کاملاً نامأنوس اند، استفاده میکند. او بعضاً القاب عسکری ایران را هم به کار می‌گمارد، مثلاً بجای «لوامشر یا دگروال» اصطلاح ایرانی «سرهنگ» را استعمال مینماید. نمدانم که این نویسنده افغان چرا خود را اینطور و اینقدر «ایرانی ایرانی» ، «ایرانی مشرب» و «از خود کش بیگانه پرست» جلوه میدهد؟؟؟ یا اینکه او واقعاً همینطور بوده و هست؟؟؟

او با بسا دانشمندان افغان و بزرگان علم و قلم ما نیز، سر جنگ دارد. با مرحوم میر غلام محمد غبار، کلاویز میشود و اعمال سید جمال الدین افغان را به باد انتقاد می‌گیرد، بگذریم ازینکه علامه پوهاند عبدالحی حبیبی و امثالش را، بشدت میکوبد و سایه شان را به گوله میزند!!!

صرف نظر از اظهارات کینه توزانه و تعصبزده بصیر احمد دولت آبادی، که احتمالاً بخاطر شادی خاطر رژیم منحن کربلائی - فاشیستی ایران و متعصبان افغاندشمن ایران صورت گرفته است، باید اعتراف کنم که هر دو اثرش معلومات ذیقیمتی را در دسترس خواننده خواننده قرار میدهد .

بر خلاف اظهارات تعصب پرورده بصیر احمد دولت آبادی، یک دانشمند و مؤرخ قوم شریف هزاره به نام حسین علی یزدانی (حاج کاظم) در جلد دوم کتاب خود به نام «پژوهشی در تاریخ هزاره ها» در مورد اعلیحضرت امان الله خان چنین مینویسد :

«از دوران حکومت امیر امان الله خان پادشاه ترقیخواه و آزادمش افغانستان، که فصل نوی در تاریخ هزاره ها گشوده میشود، تا کودتای شوم هفتم ثور، مطالبی جمع آوری و فیش برداری نموده ام که تنظیم آنها نیاز بزمان زیادتری دارد و اگر موفق شوم به عنوان جلد چارم منتشر خواهد شد.»(۴)

وی در صفحه ۳۲۹ همین کتاب نویسد:

«اما هدف من تحقیق در تاریخ "هزاره" است، اعم ازینکه افغانی و یا ایرانی و پاکستانی باشند
«....»

و در صفحه ۳۳۱ مینویسد :

«... این تغییر نام (رضا شاه پهلوی نام «بربری» را به «خاوری» تعویض کرد، چون ایشان در خاور ایران زندگی میکردند) یک پیامد روحی و اجتماعی نیز بدنبال داشت و آن اینست که مردم (هزاره) علقه و پیوند قلبی شان را از همنژادان افغانی شان بکلی بریدند و نسل امروزی شان کمتر به این حقیقت توجه دارند که اجدا دشان هزاره نامیده میشدند.»

او در صفحه ۳۰۶ جلد اول کتاب خود زیر عنوان فرعی «هزاره هائی که پشتون و یا بلوچ شده اند» نکته جالبی را ذکر میکند:

«از عنوان فوق شاید دچار تعجب شده باشید، اما واقعیت دارد. بعض اقوام (قبایل) هزاره در اثر مجاورت طولانی با برادران پشتون و یا برادران بلوچ به مرور، زبان و فرهنگ آنان را فراگرفته اند و به زبان پشتو و یا بلوچی سخن میگویند. مذهب تسنن دارند و لباس چون آنان پوشند. از آن جمله هزاره های جلال آباد هستند...» (۵)

و در صفحه ۳۰۴ همین جلد نویسد :

«... هزاره های پکتیا به احتمال قوی منقرض شده اند و یا در میان برادران پشتون به تحلیل رفته اند. تنها سادات شیعی گردیز موجودیت خود را تاکنون حفظ کرده است (اند)».

(جلی ساختن ها ازین قلم است)

تبلیغات «افغانستانی - پسندان» چنان بالا گرفت، که حتی نویسنده وطنخواه و بی تعصبی چون آقای مهدیزاده کابلی نیز زیر تأثیر قرار گرفت و در چند جای اثر ناب و ارزنده خود «درآمدی بر تاریخ افغانستان» (۶) کلمه «افغانستانی» را به کار برد؛ البته نه بجای «افغان» بلکه در عوض «افغانی»، چنان که در صفحه ۷۳ گوید :

«پس اینکه نویسندگان معاصر افغانستان، گذشته را عطف به آینده نموده و سلسله طاهری، صفاری، سامانی، غزنوی، غوری و غیره را «افغانستانی» خوانده اند، به بیراهه نرفته اند...» و در صفحه ۳۹ نویسد:

«سپس وی (داکتر محمود افشار یزدی، مؤلف کتاب سه جلدی «افغان نامه») با انتقاد بر خطابه آقای احمد علی کهزاد، مؤرخ معروف افغانستان، که در کنگره ایرانشناسی تهران، پیشدادیان را «افغانستانی» یاد کرده بود، مینویسد...»

البته آقای مهدیزاده اصطلاح «افغانستانی» را در مفهوم «افغانستان شمول» استعمال کرده است. به تحقیق و بدون کوچکترین شک و تردیدی میتوان حکم کرد، که این کاربرد در نزد ایشان، روی هیچ گونه تعصبی، صورت نگرفته است. یعنی مدلول «افغانستانی» نزد ایشان، هرگز مبتنی بر تبعیض قومی نبوده است!!!

با فراغت ازین قسمت، به قسمت دوم این بخش میرسیم :

۲- این بخش آثاری را احتوا میکند، که از قلم نویسندگان ایرانی بدر شده اند.

در صدر این مبحث، به بررسی مقاله مجهول الهویّه ای، که گویا به تاریخ ۱۳ / ۳ / ۱۳۸۳ نوشته شده و در وبسایت Afghanpaper درج گردیده است، میپردازم. این مقاله که نویسنده اش نامعلوم است، زیر عنوان «افغان، افغانی یا افغانستانی» آورده شده. همان که گفته اند «خائن خائف است» (۷)، در مورد نویسنده این مقاله کاملاً صدق میکند. اگر فتنه و توطئه ای در کار

نمی‌بود و نویسنده شهامتی می‌داشت، نام خود را به جرأت و بدون ترس و لرز، ذکر می‌کرد. اما «دزد سر خود پر دارد!!!» (۸) و این «پَر» چیزی دیگر نیست، غیر از کتمانِ هویت. البته همین که یک نویسندهٔ ایرانی دلِ شیر را به دلِ خود بسته و از یک دریچهٔ انترنت افغانان، بصد افغانان مینویسد، بس جای تعجب و به حیرت فرورفتن دارد.

و اینک نقل قولی چند ازین مقاله:

«نام افغان و افغانستان، از دو قرن پیش به سهو به مجموعه‌ی بی از سرزمینهای خاوری قلات (قلات) داده شد که در اثر سستی و انحطاط صاحبان پیشین آن سامانها، یعنی تیموریان هند و صفویان ایران (فارس) کم کم و گاه بدخالت انگلیسی‌ها (۹) به زیر سلطهٔ قبیله‌های پشتوزبان در آمد و چنان که میدانیم، آنان از نگاه فرهنگی بسی عقب مانده تر از مردم کابلستان و تخار و بدخشان و سیستان و خراسان بودند.»

و در جای دیگر نویسد:

«... و تصور میکنم دولتی که حدود دو قرن پیش به نام افغانستان بنیاد گرفت، تنها کشور در جهان باشد که خود عامل عمدهٔ چنین نامگذاری نادرستی بوده است. از دولت سخن رفت؛ زیرا دولت در دست قوم پشتون بود و اکثریت مردم این سرزمین نظر و دخالتی در "افغانستان نامیدن" آن سرزمین نداشتند. حال هرگونه تغییر در این نامگذاری نادرست مربوط به خود آنان است. اما تنها چیز که برای ایرانیان مهم است، که مردم این سرزمین را «افغانستانی» بخوانیم و نه «افغان» که منحصر به یک قوم خاص است. مشابهش هم فراوان است: پاکستانی، لهستانی و مانند آن.»

و باز گوید:

«حال که صحبت به اینجا کشید، بی‌مناسبت نمی‌دانم پیشنهادی هم از خاستگاه و زیستگاه اولیه (اولی) قوم افغان - به معنی امروزی «پشتون» - ذکر کنم.

اگر از «تحقیق ماللهند» که اختصاص به اهل علم داشت بگذریم، این در آغاز عصر غزنوی است که نخستین بار نام قومی به نام «افغان» که در کوههای دوردست می‌زیسته، «کافر» بوده و به دست سبکتکین (سبکتگین) و فرزندش سلطان محمود و دیگر غزنویان به مرور سرکوب شده و اسلام آورده اند، به میان آمده است. حال آنکه امروزه غزنین پایتخت غزنویان و زادگاه سنائی و عنصری (زادگاه عنصری بلخ است، نه غزنی) و حسن (سید حسن) غزنوی و هجویری و برخی دیگر از نامداران ادب دری، در اختیار افغانان - به معنی کلی مال افغان است.

در باره ی اینکه سرزمین افغانان واقعی محدود به شمال پاکستان کنونی و منطقه ی بسیار کوچکی در افغانستان فعلی بوده است، منابع متعددی در اختیار ماست. حتا (حتی) شادروان عبدالحی حبیبی دانشمند افغانستانی که تا حد جعل منابع تاریخی در مورد افغانان و زبان پشتو پیش رفت (نجیب مایل هروی، تاریخ و زبان در افغانستان، ص ۹۰ به بعد) می نویسد که در دوره ی مغول «افغانستان به سرزمین بین قندهار و غزنی تا دریای سند، اطلاق می شد» (حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، جلد ۲، ص ۱۰)....»

گویند: «از روباه پرسیدند، که شاهدت کو؟ گفت، دنیم!!!» آقای بی نام و بی نشان، نجیب مایل هروی را شاهد می آورد، که خود دشمن «افغان» و «پشتون» و مؤجد اصطلاح بی منطق و نامشروع «افغانستانی» میباشد.

نویسنده بی نام و نشان، بعد از یک سلسله تمهیدات، سخنان خود را به شرح زیر خلاصه میکند: «۱ - افغان نام قومی خاص است که مسکن او در حاشیه ی شرقی افغانستان کنونی - بسیار باریکتر و کوچکتر از آنچه امروزه هست - و شمال پاکستان کنونی بوده و بعدها به جاهای دیگر نیز کوچیده اند.

۲- تعمیم نام این قوم در پی چیرگی سیاسی و نظامی آنان بر سراسر واحد سیاسی کنونی «افغانستان» صورت گرفت و جدید و نادرست است. ولی با توجه به این نام رسمی و پذیرفته شده که حق تغییر آن با مردم خود آن سامان است، بهتر است تابعان این کشور را «افغانستانی» بنامیم. (آقای گمنام کلمه «افغانستانی» را برای تمام تبعه افغانستان به کار میبرد، اعم از پشتون و غیر پشتون).

۳- به همان دلایلها، بزرگانی چون ناصر خسرو، مولوی، دقیقی، شهید بلخی، خواجه عبدالله انصاری، هجویری، ابونصر فراهی و عنصری و فرخی را «افغان» یا «افغانستانی» دانستن، خطاست و این خطا متأسفانه در نوشتارهای (نوشته های) مردم افغانستان و برخی از شرقشناسان و روزنامه نگاران بیگانه دیده میشود. بدیهی است که افغانستان در روزگار آنان وجود نداشته و عنوان «افغان» یا «افغانستانی» هم شاملشان نمیشود. بهتر است آنها را - چنانچه خود به روشنی یا به تلویح گفته اند - «ایرانی» و یا با توجه به شهر و دیارشان «خراسانی»، «سیستانی» و مانند اینها خواند.» (ختم نقل قولها) (محتوای داخل قوسها، که شکل توضیحی دارد و یا مترتب بر صورت درست کلمات میباشد، و جلی ساختنها، ازین قلم است.) در قسمت بعدی به رد لاطائلات این نویسنده گستاخ ایرانی پرداخته خواهد شد.

(ختم این بخش)

توضیحات:

- ۱- «شناسنامه افغانستان» اثر بصیر احمد دولت آبادی، چاپ اول ۱۳۷۱، چاپخانه و لیتوگرافی شهید - قم، ایران
- ۲- «شناسنامه احزاب و جریان های سیاسی افغانستان» اثر بصیر احمد دولت آبادی، چاپ اول زمستان ۱۳۷۱، چاپ فروردین، قم - فرانشر، ایران
- ۳- «پرتافتن» اصطلاح روستائیان کابل و خصوصاً اصطلاح مردم شمالی یا خود پروان و کاپیسا ست، که از آن معنای «انداختن» گرفته شود. «باد پرتافتن»؛ یعنی «باد انداختن، گوز زدن، گوزیدن»
- ۴- صفحه ۳۸۴ جلد دوم «پژوهشی در تاریخ هزاره ها» اثر حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، چاپ اول - زمستان ۱۳۷۳، چاپخانه نهضت، مرکز پخش قم.
- ۵- جلد اول «پژوهشی در تاریخ هزاره ها»، اثر حسین علی یزدانی، چاپ دوم ۱۳۷۲، چاپخانه مهر - قم، ایران .
- ۶- «درآمدی بر تاریخ افغانستان» اثر مهدیزاده (رؤوف) کابلی، چاپ اول زمستان ۱۳۷۶، چاپخانه نهضت.
- ۷ و ۸- ضرب المثل های کابلی
- ۹- در مورد استعمال غلط کلمات «انگلیس» و «انگلیسی» در فارسی ایران، شرح مقاله «ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری» خود را عیناً نقل میکنم :
در تداول امروزی ایران «انگلیس» را به معنای «انگلستان» به کار میبندند. اما درست اینست، که «انگلیس» را فردی از «انگلستان» و «انگلستان» را سرزمین «انگلیسها» بدانیم. چون «انگلیس» صورت دری/فارسی شده English است. English در زبان انگلیسی در دو معنی به کار رود، یکی مردم England و دیگری زبان مردم England. حالت اولی در دری/فارسی به شکل «انگلیس» درآمده، که چون «ی» نسبت را در عقبش گذاشته و از آن «انگلیسی» بسازیم، مفهوم دومی افاده گردد. «انگلستان» هم مخفف «انگیس ستان» لغت دری/فارسی و مراد از England میباشد. این بدان معناست، که «انگلیس و انگلستان» را در ملک ما درست استعمال میکنند. استادان زبردست ادب ایران بر طرز استعمال کلمه «انگلیس» در ایران، همیشه انتقاد کرده اند، اما گوش بدهکار کو؟؟؟ البته ایرانیان نیز تا سی سی و پنج سال پیش عین تداول ما را در زمینه ملاحظات میکردند!!!